

آموزش‌های دربارهٔ سازمان
(۱۰)



سرمایهٔ کنونی
یا
پاسخ به «مسألهٔ موجودیت»
و
دلایل انسجام ما

قیمت: ۴۰ ریال



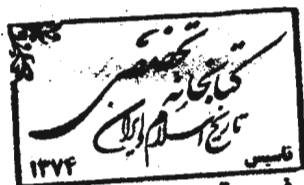
از انتشارات سازمان مجاهدین خلق ایران

سرمایه کنونی
یا
پاسخ به «مسأله موجودیت»
و دلایل انسجام ما





- سرمایه‌کنونی یا...
- از سری آموزشهای دوازده‌سازمان شماره ۱۰
- انتشارات سازمان مجاهدین خلق ایران
- آبانماه ۵۸
- چاپ اول
- حق طبع محفوظ



۵ درباره انتشار جزوه حاضر....

فصل اول

- طرح مسئله
۱۱ صعود و نزول مجاهدین
مقایسه ضربه ۵۰ و ضربه ۵۲
۱۶ برخی آثار آن
۱۸ ضربه‌ای به اعتماد و امید خلق
۲۴ آثار ایدئولوژیک ضربه
۲۶ مسئله موجودیت

فصل دوم

- ۲۹ پامخ تاریخی - اجتماعی به مسئله وجود

فصل سوم

- پامخ تشکیلاتی - سیاسی به مسئله موجودیت
۳۶ سازمان مجاهدین خلق ایران در زمان حاضر
۳۷ مفهوم سرمایه و ارزش‌های کیفی
۴۱ نگاهی به تجارب دوساله پس از ضربه اخیر
۴۸ آزمایش بزرگ

فصل چهارم

سرمایه کنونی

- ۵۱ توان ایدئولوژیکی، بالاترین سرمایه کنونی
۵۲ تجارب و سوابق تشکیلاتی بعنوان سرمایه مکمل

فصل پنجم

- ۵۴ پاسخ-مثبت به مسئله وجود
۵۹ اهمیت کارهای اصیل مجاهد

فصل ششم

- ۶۱ دلایل انسجام ما

درباره انتشار جزوه حاضر

بدنبال ضربهٔ اپورتونیستهای چپ نما در سال ۵۴ ، سازمان ما بلحاظ تشکیلاتی تقریباً بطور کامل متلاشی شد . بسیاری از آنها که به پایمردی و ایستادگیشان در مقابل جریان فرصت طلبانه امید میرفت ، جامهٔ سازش و تسلیم به تن کردند و باصطلاح کوتاه آمدند . بسیاری از باقیمانده‌ها نیز به راست گرویدند و آنها که در راه و عقاید خود مردانه ایستاده بودند عمدتاً یا شهید شدند و بزدان افتادند و یا سخت پراکنده و بی ارتباط ماندند . باین ترتیب ، سازمان مجاهدین خلق ایران ، در یک مقطع ، هیچ موجودیت قابل ذکری در صحنهٔ عمل روزمره نبود . . .

در این ایام روزها بسی سخت و طولانی و با عسرت و تنگدلی میگذشت . در این شرایط احوال انقلابیون صدیقی که تشکیلاتشان یعنی ظرف هستی سازمان یافته‌شان متلاشی شده ، همچون غریقی است که کشتی نجات خود را از دست داده باشد . شگفتا که تا دیروز خود را سازمانی با "موجودیت تشبیه شده" میدانستیم که از زیر امواج کمر شکن ضربهٔ شهر پیور

۵۰ نیز قد راست کرده‌ایم ، حال اینکه امروز نه تنها از "تثبیت" بلکه از "موجودیت" نیز آنچنان خبری نبود . بدینگونه "مسئله وجود" دوباره در صدر مسائلمان قرار گرفت . مسئله‌ای که ضمناً از سه جانب با پوزخندهای نفی کننده و زهرآگین مواجه بود :

چپ‌نماها بر حسب دگم‌های ذهنی خود میگفتند که : پس از شقه شدن سازمان ، بازماندهٔ عناصر مسلمان سازمان بایستی چهار نعل به "راست" بگردند و علیهذا برپائی دوباره سازمان مجاهدین خلق ایران با همان اختصاصات فکری و عقیدتی محال است .

راستهای ارتجاعی مدعی بودند که : "آن صوبوشکست و آن پیمان‌ریخت . . ." و دیگر مجاهدین را در میان مسلمانان جایی نیست . رژیم ضد خلقی شاه نیز که البته ما او را در جریان عمل حسابگرتر از چپ‌نماها و راستگرایان یافتیم ، ضمن ادامهٔ تبلیغاتش بر علیه مارکسیسم - اسلامی ، همهٔ زمینه‌چینی‌های سیاسی و علمی و تشکیلاتی را برای ممانعت از احیاء سازمان به‌انحاء طرق بکار میبست . در چنین شرایطی پس از روشن نمودن مرزبندیها و هویت عقیدتی و سیاسی - اجتماعی خود ، بررسی مسئله موجودیت و سرمایه‌کنتونی‌مان را مبرم‌تر از هر چیز دیگر یافتیم . مسئله این بود که آیا در برابر ابعاد این چنین گستردهٔ ضربات و کثرت مدعیان ، امیدی

به احیاء و بقاء و رشد خود داریم یا خیر؟ بدیهی است که بدون یک پاسخ مشخص و واقع‌گرایانه هر حرکت ریشه‌دار و بالنده‌ای در دریای ابهامات و تردیدهای آن روزها غیرممکن بود .

لیکن پاسخ دادن به این سؤال ، بخصوص از آنجاکه نمیخواستیم باهیچگونه تعصب گروهی (که دیگر وجود عینی و سازمان یافته در صحنه عمل نداشت) و امید کاذب دل‌خوش کنیم ، بسیار مشکل بود . چرا که بایستی مضافاً بر میدان‌نبرد درازمدت ایدئولوژیها ، صحنه‌سیاسی - اجتماعی و سازمانی روز را نیز دقیقاً و به‌روشنی ارزیابی میکردیم . تجارب گذشته به ما نشان داده بود که منهای چنین ارزیابیهای روشن ، آنچه میماند ، تجمع پوشالی عده‌ای افراد است که هیچ قوام و دوامی نداشته و شکنندگی آن در قدمها و در ضربات بعدی ، بسرعت برملا خواهد شد . مخصوصاً که تمایلات شرک‌آمیز راست‌در داخل انبوه طرفداران و حتی اعضاء خودمان نیز غوغا میکرد و تصفیه‌های بسیار قاطعی را طلب می‌نمود . لیکن این تصفیه‌ها ، که هر یک بمثابة افزودن یک مدعی جدید بر میراث سازمان بود ، خود لزوم ارزیابی فوق‌الذکر را جدی‌تر مینمود . بایستی روشن می‌کردیم که برغم خیل مدعیان ، آیا هنوز برای خود سازمان با همان اعتقادات و اصول و خط‌مشی در تاریخ و در جامعه و در سیاست روز ایران ، جایی وجود دارد ؟

بخصوص که شماری از این تصفیه شدگان که مدعی "غنا بخشیدن" !
به اصول سازمان بوده و تجدیدنظر طلبی ارتجاعی شان را
با ماسک "آزادی انتقاد حتی بر سر اصول" ! "می پوشاندند،
براین عقیده بودند که: دیگر به آن ترتیب (با همان معیارها
و اصول) نمیتوان پیش رفت. جزوه حاضر حاصل همان
ارزیابیهاست که فوقاً از آن صحبت کردیم. موضوع این جزوه
که از سال ۵۶ در داخل سازمان آموزش داده میشد در آغاز
سال ۵۷آماده انتشار بود ولی بدلیل امنیتی و تشکیلاتی
انتشار آن تاکنون بتعویق افتاد.

باین ترتیب، ما در بحبوحه تلاشی و درست در آن
ایام که آسمان موجودیت تشکیلاتیمان را پوششی از ابرهای
تیره و تاریک و ارتجاعی فراگرفته بود، به مسئله وجود
خود پاسخ مثبت داده و حتی دوام و قوام بیشتری را نیز
پیش بینی نمودیم. این بیان دلیل بود که مردان ما با
واقع گرایی تمام، به اصالت عقاید و حقانیت راه و سازمانشان
تا بن استخوان معتقد بودند. آنچنانکه هیچ آزمایش و فتنه
و هجومی نمیتوانست نسبت به آن به تردیدشان بیندازد.

و لما رای المؤمنون الاحزاب قالوا هذا ما وعدنا الله
و رسوله و صدق الله و رسوله و ما زادهم الا ايمانا و تسليما و
گاهی که گروندگان، طایفه ها و احزاب مهاجم را دیدند،
گفتند اینست همان (آزمایشی) که خدا و پیمانبرش به ما وعده

داده بودند و راست گفته‌اند خدا و پیامبرش و جز ایمان و تسلیم بیشتر برایشان نیفزود."

آری ما طی این آزمایش، با همه پاکسازی‌ها و تصفیه‌هایش، به حقانیت مکتبی پی بردیم، که درک راستین آن در برابر ضربه زنده‌ترین تهاجمات دوران نیز، آسیب‌ناپذیرمان می‌سازد.

بدینگونه طی این آزمایش اسلام راستین و واقعی، بار دیگر بر ذروه تعالی جویی، که از پیش نیز جایگاه راستین و شایسته‌اش بود جا گرفت. براستی اگر چنین اسلامی وجود نداشت، ما قطعاً بایستی به‌راست می‌گرویدیم. اما جریان عمل یک چنین موجودیت واقعی را در نوک پیکان محور ترقی‌خواهی، بلکه در آنسوی انقلابی‌ترین مکتب رایج بشری، لااقل در همان حیظه که ما آزمودیم باثبات رساند. بآن حد که ما احساس می‌کنیم نتیجه‌گیریهای فلسفی‌ای که بتواند بدرستی تبیین‌کننده این جریان عمل باشد، هنوز برای نسل حاضر زود است. بگذار تا در نسل‌ها و دورانهای بعد این نتیجه‌گیریها، عاری از هر حب و بغض گروهی یا مرامی، روشن‌تر بدرخشند. همینقدر باید بگویم که: آری، "مادر عمل خدا را دیدیم". منهای خدا، یا بهتر بگوئیم منهای حقانیت آن تبیین فلسفی که گواه وجود خداست، ما هرگز در این نقطه نبودیم و بهیچوجه بر سر همان مواضع

اصیل سازمان پایداری نمی توانستیم کرد و این مواضع
و سنگرها لاجرم در برابر واقعیات خرد کننده اجتماعی و
سیاسی فرومیربخت و یا لااقل قابل نگهداری نبود .

حال اینکه امروز پس از ۴ سال که از ضربه و ۲ سال و
چند ماه از این ارزیابی ها می گذرد ، هرروز بیشتر شاهد
درستی و صحت آنهایم .

ربنا اغفر لنا ذنوبنا واسرافنا فی امرنا و ثبت اقدامنا
وانصرنا علی القوم الکافرین .

بارخدای تکامل بخش ما ، گناهانمان و اسراف ما را در
کارمان بیامرز و گامهایمان را استوار و تثبیت شده دار و بر
حق پوشان نصرت و فیروزیمان بخش .

مجاهدین خلق ایران

مهرماه ۱۳۵۸

بسم الله الرحمن الرحيم

فصل اول

طرح مسئله

صعود و نزول مجاهدین

تجارب حاصل از شکست‌های مکرر، و در اوج آن سرکوب خونین ۱۵ خرداد، بخوبی نشان داد که مبارزات خلق ما با بن‌بستی تاریخی مواجه شده، و دیگر اشکال موجود مبارزه توان پیشبرد آن را ندارند، و لذا از این طریق این بن بست شکسته نخواهد شد، که این خود نیز نقطه عطف مهمی در تاریخ مبارزات خلق ماست.

اگرچه این سرکوب‌بن بست مبارزات موجود را نشان داد، و در حقیقت ۱۵ خرداد گورستان فرمیس بود، ولی آثار و نتایج زیان‌باری نیز بدنبال داشت، که اهم آن یاسی بود که بر توده‌های مردم و حتی روشنفکران، مبنی بر بی‌نتیجه‌بودن مبارزه و شکست‌ناپذیری رژیم، حاکم گردید. در تاریخ خونبار این میهن، کم نبودند مقاطعی که این خلق قهرمان با خروش خونبار خویش، و با تبعیت از رهبران و احزاب و گروه‌های مختلف، دیوار ارتجاع زمان

را بلرزه درآورده و امپریالیست‌های جهان خوار را وحشت زده کرده بود. اما علیرغم تمامی جانبازی‌ها و از خودگذشتگی‌ها، هربار در سپیده دم پیروزی باشکست مواجه شده و در نتیجه، این مجاهدت‌ها نه تنها زنجیرهای اسارت را پاره نکرده بود، بلکه هربار زنجیرهای اسارت ارتجاع و امپریالیسم، از پیش محکم‌تر و پیچیده‌تر شده بود. طبیعی است که خلقی که جان بر کف برای رسیدن به آزادی بها خاسته، زمانیکه با شکست مواجه میشود، بازتاب آن چیز جز بی‌اعتمادی نسبت به جنبش و رهبران آن نخواهد بود. بخصوص که این خلق در زنجیر، بدفعات نیز طعم تلخ‌سازش و ضعف‌ها و نارسائی‌های رهبری‌را، در گذشته چشیده و تجربه کرده باشد.

بدنبال شکست خونین ۱۵ خرداد و فضای یاس‌آفرین بعد از آن، سازمان مجاهدین خلق ایران که تبلور و تجسم سازش‌ناپذیری این خلق قهرمان است، پی‌ریزی و بنیان‌گذاری شد. بنیانگذاران سازمان با مطالعه و جمع‌بندی مبارزات گذشته، اشکالات و نواقص عمده و اساسی این مبارزات را مشخص نمودند. بر اساس رهنمودهای حاصل از جمع‌بندی، آنها هدف مرحله‌ای فعالیت سازمانی‌شان را تربیت یک قشر صالح برای رهبری امر خطیر مبارزه پیچیده ضد امپریالیستی قرار دادند زیرا بخوبی دریافته بودند، که مبارزات گذشته خلق ماعدتاً"

نه بدلیل عدم آمادگی شرایط عینی (رشد تضادهای اجتماعی و بتعارض رسیدن تضاد خلق و امپریالیسم) بلکه بیشتر در اثر نبود شرایط ذهنی مناسب (نداشتن رهبری ذیصلاح) با شکست مواجه گردیده است.

تحقق چنین هدفی، مستلزم مسلح بودن به تئوری و دانش انقلاب بود، که چون بنیانگذاران سازمان، مکتب و ایدئولوژی اصیل توحید را راهنمای عمل خویش قرار داده بودند، نتیجتاً "پرداختن به تدوین ایدئولوژی اصیل و واقعی اسلام، که زنگار قرون و اعصار بر آن نشسته بود، از همان آغاز اساسی ترین کار سازمان را تشکیل میداد.

سیس شش سال کار مداوم "انقلابی-مکتبی" در کادریک سازمان و تشکیلات انقلابی (آنهم بطور مخفی)، بایگی گیری و استمرار در جهت کار ایدئولوژیک، مبتنی بر بهره گیری از دست آوردها و تجارب انقلابات جهانی، امکان ورود بمرحله عمل نظامی را فراهم ساخت.

اگرچه سازمان بعداً "با ضربه اول شهرپور مواجه شد، و علیرغم اینکه در اثر این ضربه بیش از ۹۰ درصد امکانات و اکثریت کادرهای خود را از دست داد، ولی موفق شد بعد از مدت کوتاهی بطور فعال در صحنه مبارزاتی ظاهر شده، و به مهمترین وزنه انقلابی جامعه ما تبدیل گردد.

باین ترتیب در کمتر از سه سال (۵۳-۵۰)، "مجاهد"

در قلب بسیاری از مردم جا گرفت و ستایش شد، و مهمتر اینکه امید و اعتماد اقشار وسیعی از مردم را برانگیخت. این اعتماد که به بهای رنج و خون صالح‌ترین انقلابیون این سرزمین، یعنی بنیانگذاران سازمان بدست آمده بود، سرریعا از قوه معنوی بصورت حمایت مادی درآمد، و میرفت تا در آینده‌ای نه چندان دور توده‌گیر شود. و در این مسیر چه خون‌ها و چه فداکاری‌ها که نثار نشد.

مهمتر از اینها ایدئولوژی انقلابی اصیل اسلام چون آفتاب تابان از پس ابرهای تیره و تاریک جاهلی و تحریف طبقاتی سوزد، و میرفت تا در اوج درخشش، دیگر محلی برای سایه‌ها و تاریکی‌ها باقی نگذارد. قرآن و نهج البلاغه و دیگر آموزش‌های اصیل اسلامی، که مدت‌ها بدست فراموشی سپرده شده بود و جایی در متن زندگی سیاسی جوانان و مردم مبارز نداشت، چون سلاح‌های ایدئولوژیکی برنده‌ای، مجددا در دست‌ها فرار گرفت... و خلاصه استقبال از "مجاهدین" چنان بود، که حتی در حوزه‌های علمیه نیز به اصالت سنج اسلام تبدیل شدند.

اما با این همه دیری نپائید که درخشش خیره‌کننده سازمان، مقهور ابرهای تیره و ظلمانی شد. این بار، دست خیانت از آستین اپورتونیست‌های چپ‌نما بیرون آمد، و همه امیدهای نوشکفته و مقدسی را که در سازمان تبلور یافته بود،

برباد داد. مردمی که علیرغم همه تبلیغات زهرآگین، مارکسیست بودن مجاهدین را از یاوه‌های رژیم تلقی می‌نمودند، ناگهان با واقعیت تلخی مواجه میشوند که همواره از پذیرش آن خودداری کرده بودند: "... سازمان مجاهدین، مارکسیست اعلام شد".

این ضربه از هر نظر عمیق و گسترده بود، با این حال امیدهای اندکی در چشم انداز کورسو میزد، زیرا انتظار میرفت که برخی باقی مانده‌ها بتوانند آثار این کابوس وحشتناک را از سازمان زیرسلطه^۴ اپورتونیست‌ها بزدایند. اما آنها هم نماندند و براهی که تقدیر تاریخی شان بود رفتند. بدین ترتیب حداقل در کوتاه مدت و بطور مقطعی، همه چیز تمام شده و چیزی باقی نمانده بود، جز هجوم انبوهی از رقیبان و دشمنانی که، فرصت یافته بودند دعاوی طلبکارانه! خود را بجریان اندازند. بخصوص که در چنین شرایطی یک جریان قدرتمند "راست ارتجاعی"، با تمام مظاهر رذیلتانه ضد توحیدی‌اش سربرداشت، و مجاهدین را در تمامیت‌اش، از روز تاسیس تاکنون، بمبارزه طلبید.

مرتجعین راست، علیه مجاهدین دست در دست اپورتونیست‌های چپ‌نما به رژیم پیوستند، تا اسلام انقلابی را با مارک التقاطی و انحراف، بکلی تار و مار کنند. بدین ترتیب اگر تا دیروز هر نوع رابطه و نزدیکی با مجاهدین در

مقام رهبری جنبش انقلابی، و بویژه جنبش ترقیخواه و انقلابی اسلامی، برای بسیاری مایه افتخار بشمار میرفت؛ امروز دیگر تبری و کناره گرفتن از آنها در سمت باد بود. چه بساکسانی که به نمازی که بیک مجاهد اقتدا کرده بودند، فخر فروخته و در میان مردم کسب حیثیت نموده بودند، ولی اکنون حتی عنوان شهید را از شهدای پرافتخار مجاهد سلب نمودند، که گویی دین این آقایان از دیروز تا به امروز بکلی تفاوت کرده است...

خلاصه عرضه متاع دین! در دکان‌های جدیدالتاسیس دین‌بازی و دین‌سازی رواج یافت، و فریاد مشروعه خواهی بلند شد. بسیاری کسان هم که بوسیله خود مجاهدین، بتازگی از جهالت خلاصی یافته و بگفته خود کلمه مسلمانی را نخستین بار از دهان ما شنیده بودند، در دین گرفته و مدعی مجاهدین شدند. سمپات‌های درجه چندم دیروز، مدعیان رهبری امروز شدند. بدینگونه "مجاهدین" از اوج به حضيض افتاده، و با سخت‌ترین بحران و آزمایش ممکن در طول حیات ایدئولوژیکی خود مواجه شدند.

مقایسه ضربه سال ۵۰ و ۵۴ و برخی آثار آن

اگرچه ضربه ۵۰ از جانب رژیم سازمان وارد شد و بسیار هم کوبنده بود، اما اگر عمیقا بررسی شود در مقایسه

با ضربه خائنانه اپورتونیستهای چپ‌نما چندان ضربه‌ای هم بشمار نمی‌آید. ضربه سال ۵۰ یک ضربه "نظامی - تشکیلاتی" است، درحالیکه ضربه اپورتونیستهای چپ‌نما مضافاً بر آثار گسترده‌تر نظامی و تشکیلاتی، دارای ابعاد و آثار وسیع سیاسی، اجتماعی و ایدئولوژیک نیز میباشد، و بهمین دلیل کیفیتاً "با ضربه ۵۰ متفاوت است زیرا:

۱ - علیرغم اینکه بدنبال ضربه ۵۰، آوازه‌نام "مجاهد" بمنزله یک طلوع جدید انقلابی، همه جا را فرا گرفته، و به مجاهدین شهرت و افتخار بخشید؟ ضربه اپورتونیستهای چپ‌نما نام و شهرت مجاهدین را خدشه‌دار و آلوده نمود.

۲ - درحالیکه ضربه ۵۰ که از خارج به سازمان وارد میشد، وحدت آنرا در وجوه مختلف تحکیم و استوار نمود؛ ضربه اپورتونیستهای چپ‌نما که بطور خائنانه و از درون سازمان بر پیکر آن وارد میشد، وحدت سازمانی را از هم گسست، ورشته امور تشکیلات را بکلی پاره کرد.

۳ - از نظر سیاسی، جریان اپورتونیستی چپ‌نما (سال ۵۴)، ضربه مهلکی به مشی انقلابی مسلحانه وارد نمود، زیرا بر اثر جریان اپورتونیستی چپ‌نما سازمان رهبری کننده این مشی (سازمان مجاهدین خلق ایران، بمنابه عمده‌ترین گروه انقلابی موجود در جامعه، که بعد از سال ۵۰ در صحنه اجتماعی ظاهر شده بود) متلاشی شده بود. از این رو بدنبال این ضربه،

شاهد رشد اپورتونیسیم راست (با اصطلاح سیاسی کاری) و بارز شدن خصیصه ارتجاعی ضدیت با مشی مسلحانه در سطح جمیع نیروها، هستیم. از سوی دیگر این ضربه‌ای بود بر وحدت تمام نیروهای خلق، که مجاهدین آنهمه در راه آن تلاش کرده و توانسته بودند جمیع نیروهای ملی تحت رهبری خود را، بدان پای بند و در حقیقت رادیکالیزه نمایند.

۴- به لحاظ مسائل امنیتی و مسائل تاکتیکی و تکنیکی. در اثر کوچی ها و بی انگیزگیهای وحشتناک ناشی از جریان اپورتونیستی چپ‌نما، و عرضه محصولات از قبیل افراخته‌ها و خاموشی‌ها (که از هر نظر، در این سطح از جنبش مسلحانه بی سابقه بودند)، ضربه بسیار هولناکی به کل جنبش انقلابی وارد آمد، که پیروزیهای فوق‌العاده چشم‌گیری را نیز نصیب پلیس و ساواک ضد خلقی شاه خائن نمود.

بدین ترتیب ملاحظه میشود که ضربه سال ۵۴، چه نتایج زیانباری بجای گذاشته است. لیکن افسوس که آثار و نتایج این ضربه، به همین موارد ذکر شده در فوق محدود نمیشود، و ذیلاً بذکر موارد دیگری میپردازیم، که در قیاس با موارد فوق بسیار زیانبار و نگران‌کننده است.

جریان اپورتونیستی چپ‌نما بمثابه ضربه‌ای بر اعتماد

و امید خلق

اهمیت عامل امید و اعتماد در روانشناسی فردی و

اجتماعی، نیازی به توضیح ندارد، و فقط به ذکر این نکته اکتفا می‌کنیم، که امید و اعتماد، مبزم‌ترین و ضروری‌ترین سرمایه‌های هر حرکت و جنبش انقلابی هستند، که بدون آنها هیچ موفقیتی برای چنین جریان‌هایی نمیتوان متصور بود. از این‌رو میتوان با توجه به سلب امید و اعتماد بسیاری از اقشار اجتماعی نسبت به سازمان مجاهدین خلق ایران، به سنگینی خیانت سردمداران جریان اپورتونیستی پی برد. بنابراین نایستی از یاد ببریم که هرگونه بازی کردن با امید و اعتماد مردم، خیانتی است بس بزرگ و جبران‌ناپذیر. چنین سرمایه‌هایی بسی مشکل و دیر بدست می‌آیند، اما بعلت حساسیت و آسیب‌پذیری فوق‌العاده‌شان، چه بسا که زود نیز از دست بروند. برآستی وقتی یک انقلاب و یک انقلابی از اعتماد مردمش برخوردار نباشد، دیگر چه خواهد داشت؟ دیگر چگونه خواهد توانست بسیج خلق را، که لازمه پیروزی در نبرد انقلابی علیه قهارترین دشمن تاریخ بشر (امپریالیسم جهان‌خوار سرکردگی امپریالیسم آمریکا) است، تحقق بخشد؟ اگر خلق و اعتماد آن، در محاسبات انقلابی مقام تثبیت‌کننده^۶ درجه اول را نداشته باشد، دیگر چگونه میتوان از انقلاب سخن گفت؟

در این زمینه خوبست به یکی از مصاحبه‌های ژنرال

جی‌آپ ، طراح و فاتح "دین‌بین‌فو" ، اشاره کنیم (۱) . او در تشریح دلایل پیروزی "دین‌بین‌فو" و نقش تعیین کننده توده‌های مردم ، و اهمیت اعتماد آنها به ارگان رهبری جنبش ، در پاسخ آنهایی که گناه شکست فرانسه را به گردن بی‌لیاقتی "ناوار" ژنرال فرمانده فرانسوی میاندازند ، میگوید: شما بی‌جهت "ناوار" را بی‌لیاقت و عامل شکست فرانسه میدانید . او یک نظامی با تجربه و کاردان بود ، و وظایفش را هم در حد امکانات بسیار خوب انجام داد ، به نحوی که هرکس دیگری هم که جای او بود ، نمی‌توانست نتیجه‌ای بیشتر از او عاید شما کند . نقطه ضعف "ناوار" مربوط به عاملی است که هرگز در آموزشها و مطالعات و آکادمیهای نظامی شما ، جایی نداشته و نمیتواند هم داشته باشد . آن عامل "خلق" است که دخالت موثر آن در این نبرد ، تعیین کننده پیروزی ما و شکست شما بود ، و این همان عاملی بود که "ناوار" خود در اعلامیه‌ای که بدنبال شکست "دین‌بین‌فو" صادر کرد ، آنرا چنین توصیف کرده بود: "دشمن . . . متوسل بیک نوع جنگ مدرن و کاملاً جدیدی در صحنه عملیات هندوچین گردید (۲) ."

۱ - اصل این مصاحبه در مجله "الثوره الفلسطينيه"
ارگان "ثوریک انقلابی" فلسطین در سپتامبر ۱۹۷۰ آمده است.
۲ - نقل از کتاب "ویتنام" تألیف نجاتی

ضمنا میدانیم که دین‌بین‌فومنطقه‌ای بود ، که بوسیله موانع طبیعی از قبیل کوه‌های رفیع ، رودخانه و . . . محافظت شده و در فاصله زیادی از مناطق زیر تسلط انقلابیون قرار داشت . از نظر امکانات و اسلحه و . . . قوای فرانسه سه برابر نیروهای انقلاب ، ولذا دچار هیچ مضیقه‌ای نبود ، بطوریکه هر حمله انقلابیون به آن دژ شکست ناپذیر با یک حساب سر انگشتی غیر ممکن بنظر میرسید ، یا حداقل شکستش حتمی بود . بخصوص که پیمودن آن مسافت طولانی و صعب‌العبور ، و رساندن تدارکات به قله کوه‌های مرتفع ، نیاز به امکاناتی داشت که انقلابیون فاقد آن بودند . با این حال ماهیت نوده‌ای نبرد انقلابی مردم ویتنام ، همه این باصطلاح غیرممکن‌ها را ممکن کرد . طی یک بسیج خلقی از کودکان خردسال تا سالخوردگان فرتوت ، بپا خاستند و آنچه در توانشان بود تقدیم انقلاب کردند . تمام تجهیزات سنگین بردوش خلق و دست‌به‌دست حمل شد ، و از کوره راه‌ها به قله کوه‌ها رسید . حتی یک واحد از سربازان انقلابی برای تدارک حمله ، مدتی را در زیر آب مخفی شده و به کمک نی تنفس میکردند . آنگاه در موعد مقرر حمله آغاز شد و این پایان کار فرانسویان بود ، زیرا دیگر پیاده شدن چتربازها و رسیدن اسلحه و مهمات جدید ، و حتی اعطای درجه ژنرالی به سرهنگ "دوکاستروی" فرمانده نیروهای مستقر در دین‌بین‌فو

که با شهادت جنگیده بود، نتوانست از سرنوشت محتوم پیروزی جنگ خلق جلوگیری کند.

پرواضح است که بدون توجه به خلق و جلب اعتماد آن، که تنها با داشتن یک دیدگاه "خلقی-انقلابی" میسر است، بدست آوردن پیروزی و موفقیت، مطلقاً امری محال است. از این رو تاریخ جنبشهای انقلابی جهان، مملو از نمونه‌هایی است که در مقابل هرگونه خدشه‌دار کردن اعتماد و امید مردم، که با سرزدن اعمال و حرکات ناشایست نسبت به خلق از جانب عناصر وابسته به انقلاب صورت میگیرد، با قاطعیت و شدت تام و تمام انقلابی عمل کرده و افرادی را که باعث این امر شده‌اند مجازات کرده‌اند (۱).

برادران بنیانگذار سازمان ما نیز مبتنی بر همین تجارب، و بویژه تجارب مربوط به تاریخ جنبشهای پس از مشروطه، برای اعتماد و امید مردمی، ارج و بهای فوق‌العاده‌ای قائل بوده، و پیوسته برحفاظت از آن تاکید میکردند. وقتی محمد خنیف در آستانه شهادتش، شنیده بود که در یکی از شهرها، عده‌ای به حمایت از مجاهدین تظاهرات کرده‌اند، پیام

۱ - منجمله در جریان نبرد آزادیبخش ضدفاشیستی

یوگسلاوی، برای دو سربازی که از یک پیرزن دزدی کرده بودند رهبری بلافاصله دستور اعدام صادر کرد و آنها بمورد اجرا گذاشت تا مبادا اعتماد مردم نسبت به جنبش سلب شود.

فرستاده بود که: "اگر ما با این حیاتی که نثارمان میشود، خودبخودی برخورد کنیم، حتما باعث غرورمان خواهد شد، درحالیکه ما بایستی عمیقا ارزش و اهمیت اعتماد مردم و امیدهایی را که بما بسته‌اند درک کرده، و احساس مسئولیت بیشتری بکنیم".

براستی کمتر چیزی میتوانست، بیش از لورفتن یا دستگیری عناصر پشت جبهه، برای بنیانگذاران و برادران اولیه ما، ناراحت کننده باشد. خوبست در اینجا از قهرمان شهید احمد رضائی نام ببریم، که دائما بر وظیفه حفظ عناصر پشت جبهه، حتی بیشتر از اعضاء تشکیلاتی، تاکید می نمود. از این رو یکی از افتخارات مجاهدین، در مسیر رشد نبرد انقلابی، جلب اعتماد بسیاری از اقشار مردم بود. لیکن سردمداران خیانت پیشه جریان اپورتونیستی، در نخستین مراحل جنبش انقلابی، بی اعتناء به تمامی این تجارب و رهنمودها، اعتماد مردمی فوق العاده گرانبهای را، که در پرتو رنج و خون پیشگامان و رهروان سازمان بدست آمده بود، دیوانه وار به بازی گرفتند، و با دگمهای ذهنی خود، آنچنان حائل سرد و بی روحی میان خود و خلق کشیدند، که بگفته خودشان تنها خود "پژواک صدایشان" را شنیدند. و به این ترتیب رژیم بزرگترین و بهترین کامیابی و موفقیت خود را، از آغاز مبارزه انقلابی مسلحانه تا به حال بدست آورد،

کامیابی که تماماً مرهون این نخبگان انقلابی" ! باصطلاح
"تکامل یافته" ! می باشد .

آثار ایدئولوژیک ضربه

اگر ایدئولوژی را اساسی‌ترین ارزش هر تشکیلات انقلابی بدانیم ، ضرباتی که طنین ایدئولوژیک داشته باشند ، طبعاً واجد زیانهای اساسی میباشند . در این نقطه آثار ضربهء اپورتونیستها دقیقاً باوج میرسد ، بطوریکه زدودن این اثرات ، صرفنظر از تمام خسارات و تلفات جبران ناپذیر ، چه بسا سالها طول بکشد . کار ایدئولوژیک سازمان اولین تلاش سازمان یافته و انقلابی در جهت احیاء و تدوین ایدئولوژی توحیدی و اسلام اصیل و انقلابی بود ، و سازمان توانست اساسی‌ترین گامها را در این زمینه بردارد . بطوریکه اگر سازمان دست آوردی جز این نداشت ، حق داشت بخود بیالد ، زیرا با این توفیق نه تنها اسلام را از یوغ ارتجاع و اندیشه‌های شرک آمیز طبقات استثمارگر نجات بخشید ، بلکه کوس هموردی و برابری آنرا ، نسبت به مترقی‌ترین مکتب معاصر نیز بصدا درآورد . اهمیت این مسئله وقتی بخوبی روشن میشود ، که ویژگی جامعه ایران ، یعنی سنن مترقی و انقلابی فرهنگ اجتماعی آنرا ، که ملهم از مکتب شیعه و سمبل‌های آنست بخاطر آوریم . آنوقت خواهیم دید که دست آوردهای ایدئولوژیک سازمان ، از آنجا که "یک نهضت

انقلابی بدون یک ایدئولوژی انقلابی امکان ندارد"، در عین حال بمنزله راهگشای انقلاب خلق‌ها بوده و خواهد بود. سازمان در پرتو احیاء ایدئولوژی توحیدی، نه تنها در جهت احراز رهبری انقلاب نوین خلق (بر علیه ارتجاع و امپریالیسم) حرکت میکرد، بلکه در ضمن اسلام حقیقی را بروشنفکران و مردم بازمی‌شناساند. با این هدف که مآلاً "بصورت دژ اعتقادی مستحکمی درآید، که از یکسو خرافه‌های طبقاتی باصطلاح اسلامی را، که به غلط به اسلام نسبت داده شده بودند بزداید، و از سوی دیگر در مقابل هجوم بی‌امان و جذاب مادی‌گری به روشنفکران، پیروزمندانه پایداری کند، و مهمتر از همه انقلاب خلق ایران را با این پشتوانه، در مسیر صحیح و موفقیت آمیز بیندازد. اصالت و بالندگی این آرمانها را سازمان در عمل انقلابی چند ساله خود (هرچند کوتاه و محدود) بطور آشکاری تجربه کرد. تبلیغات سیستماتیک و بی‌سابقه رژیم، که از وحشت و در عین حال تجربه‌وهشیاری ضدانقلابی سرچشمه میگرفت، مضافاً بر همه خشونت و وحشی‌گری‌اش بر علیه سازمان و ایدئولوژی آن، و هر که کوچکترین تمایل و گرایشی نسبت به آن داشت، و در مقابل جوشش و شور و اقبال روزافزون مردم و جوانان انقلابی نسبت بسازمان، همه گواه این حقیقت‌اند.

اما تحت تاثیر ضربه اپورتونیستها، ایدئولوژی سازمان

مورد تردید قرار گرفت. روشنفکران مذهبی و حتی بسیاری از اعضاء و دنبال کنندگان راه مجاهدین دچار یک عقبگرد تاریخی در زمینه ایدئولوژی شده، و گرایشات راست در آنها ظهور کرد. جریان ارتجاعی راست نیز که مدت‌ها در لانه خزیده، و از پذیرش رهبری مجاهدین هیچ‌گیزی نداشت، بطور زودرس بارز شده و به جولان پرداخت، و اینها همه آبی بود که توسط اپورتونیست‌ها با سیاب دشمن (رژیم) ریخته شد. اینجاست که به عمق و ابعاد ضربه اپورتونیست‌ها پی برده، و می‌بینیم که پس از ضربه آنچه برای سازمان باقی مانده، طوماری از مصائب و خسارات جبران‌ناپذیر، و پوئن‌های منفی و مارک‌های انحرافی و التقاطی است، که با جدیت تمام موجودیت سازمان و ایدئولوژی آنرا بزیر علامت سؤال برده، و در معرض تردید قرار میدهد.

مسئله موجودیت؟

بدیهی است که "مسئله وجود" سازمانی، میرمترین مسئله‌ایست که ما اکنون با آن مواجهیم. مسئله اساسی که جمیع مسائل دیگر، هر یک بنحوی در رابطه با آن حل و فصل میشوند. میدانیم که ارزیابی هر تهدیدی نیز سرانجام باین موقوف میشود، که تا چه اندازه به موجودیت شیئی و در اینجا سازمان آسیب رسانده، و خلاصه "وجود" آنرا تا چه میزان

خداشده دار میسازد . . .

پس از ضربه هولناک شهریور، ما یکبار به سختی با این "مسئله" درگیر شدیم. لیکن واقعیات موجود بسی زودتر از آنچه میپنداشتیم، بروشنی بمسئله موجودیت سازمان پاسخ مثبت داد، و هنوز یکسال از ضربه شهریور نگذشته بود، که مجاهدین به علت استقبال اجتماعی و صحت تحلیلها و خط مشی انتخابی خود، در مقام رهبری جنبش انقلابی تثبیت شدند. . . . آنگاه با طی دوران "تثبیت" به منزله اولین مرحله استراتژیکی پروسه رشد سازمانی، دیگر هرگز گمان نمیرفت که مجدداً با مسئله "وجود" مواجه شویم. لیکن پس از ضربه ۵۴، خنجری که اپورتونیستها به وکالت از جانب رژیم، از پشت در دل خلق فرو کردند، بار دیگر این مسئله را با ابعادی بس وسیع تر و فزاینده تر مجدداً مطرح کرد: "آیا کار مجاهدین تمام است؟"

اپورتونیستها و مرتجعین هم آواز با رژیم، و هر یک با منطق خاص خود، با قاطعیت باین سؤال پاسخ مثبت داده، و مسئله وجود را در مورد مجاهدین منتفی دانستند. آن یک، موعد تجزیه و انهدام را برای "ایدئولوژی التقاطی مجاهدین" فرارسیده میدانست، و آن دیگر چنین میپنداشت، که حکم تقدیر در دفع شر مجاهدین از سر اسلام (همان اسلام طبقاتی و بی محتوای مورد اعتقادش)، صادر شده است. رژیم نیز

از آغاز حرف خود را زده بود .

آیا براستی حرکت سازمان و دست‌آورد هایش را باید همچون خاطره‌ای تلقی کرد، که در فترتی از شکستها، خلق را بامیدی گذرا یکچند دلگرم و امیدوار نمود، و آنگاه با سرانجامی تلخ به محاق گرائید؟

در این بحث می‌خواهیم پاسخ واقعی همین سؤال را پیدا کنیم . البته میتوان از دو وجه به این سؤال نگریسته و پاسخ داد . مثلاً ممکن است این سؤال بطور تاریخی و اجتماعی مطرح شده، و بعبارت ساده‌تر باین صورت دربیآید ، که : " آیا بلحاظ ضرورتها و قانونمندیهای اجتماعی ، امکان بقا و استمرار ایدئولوژیکی مجاهدین وجود دارد یا نه؟ " اما فوری‌تر از همه ، پاسخ به مسئله "بقا و موجودیت تشکیلاتی" ، در زندگی و عمل و حرکت سیاسی مرحلهء کنونی است . در این صورت پاسخ به سؤال دوم بفرض مثبت بودن جواب قبلی ، مستلزم این است که علیرغم خسارات و صدمات فراوان ، بینیم آیا هنوز دست مایه‌ها و سرمایه‌هایی داریم ، که بتواند پشتوانه حرکت حال شده، و با زندگی آینده ما را تامین کند؟ بی‌تردید اگر چنین نیست و پاسخها منفی است ، نباید بیهوده به ذهنیات دلخوش کرد . چه در اینصورت اگر در تاریخ جایی برای ما وجود ندارد ، و یا لیاقت و دست‌مایهء احراز چنین جای بالقوه‌ای را بطور بالفعال نداشته باشیم ، همان بهتر که از آغاز "نه‌عرض خود ببریم ، و نه زحمت تاریخ را" روا داریم .

فصل دوم

پاسخ "تاریخی - اجتماعی" به مسئله وجود

اگر در فضای ایدئولوژی و کارکرد سمت دهنده و تعیین کننده^۱ آن، در مجموعه^۲ حرکات و زندگی انسان دقت کنیم، بروشنی نتیجه خواهیم گرفت، که پاسخ تاریخی به مسئله "وجود" در مورد هر نیرو و موجودیت اجتماعی، که در حقیقت مبین بود و نبود، و یا پایداری و عدم پایداری آنست، بسته به دینامیس ایدئولوژیکی درونی آن نیرو است. از آنجا که جهان خارجی واقعیت دارد، و از آنجا که این واقعیت در جوهر و محتوای خود تکاملی است، بنابراین پاسخ تاریخی به مسئله وجود در هر مورد، بطور عام بسته باین است، که بطور تاریخی تا کجا واقع گرا و تکاملی باشد.

باین ترتیب مسئله پایداری یا ناپایداری یک موجودیت اجتماعی، که مبین ماهیت تکاملی روبرشد و یا ماهیت غیر تکاملی نفی شونده آن است، در این خلاصه میشود که تا کجا با حرکت تکاملی اجتماعی سازگاری داشته باشد، و بتواند نیازمندیهای کمال طلبانه جامعه را که خودبخشی از کل هستی و وجود است برآورده سازد. در اینصورت به درجه^۳ آداپتاسیون ماهوی هر پدیده^۴ اجتماعی، با ماهیت و جوهر اعلا^۵ی تکاملی

(وجود)، بقا و پایداری آن تعیین میشود. نتیجتاً گروندگان بیک ایدئولوژی واقع‌گرای تکاملی، علیرغم همهٔ ضعفها و کمبودهای زمان حال، بی‌تردید آینده را از آن خود خواهند ساخت (۱)، و وارثان آینده زمین خواهند بود (۲). لذا به لحاظ تاریخی پاسخ به مسئله وجود در مورد چنین نیرویی، که بالضرورة انقلابی است، در همه حال بطور محتوم مثبت است. این حتمیت همان خواست و سنت تخلف‌ناپذیر الهی است، که در قانونمندیهای عینی اجتماعی تظاهر میکند.

“... ولن تجد لسنته الله تبديلا ... و لن تجد لسنته الله تحويلا ... رينا انك لا تخلف الميعاد ...”

اما این مطلب را که دینامیسم و کشش اسلام اصیل (ایدئولوژی توحیدی) تا کجاست به بحث‌های ایدئولوژی و امیگذاریم، و در اینجا تنها بذکر این نکته اکتفا میکنیم که دینامیسم اسلام اصیل، که عاری از هرگونه تحریفات شرک‌آمیز جاهلی و طبقاتی است، تا مطلق “انطباق” و یگانگی “امتداد” داشته، و افق‌های بی‌نهایت “خداگونه” را، برای انسان اجتماعی

- ۱- و نريدان نمن على الذين استضعفوا في الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثين .
- ۲- ان الارض يرثها عبادي الصالحون .

واجتماع انسانی مد نظر دارد (۱). بنابراین اگر با درک رسالت انبیاء توحیدی، فی الواقع (و نه به خطا و شعار) معتقد باشیم که: "ان الدین عندالله الاسلام"، در پیروزمندی و ستودگی راهمان، هیچ شبهه نیست (.... و یهدی الی صراط العزیز الحمید....) و نیز جای تردید نخواهد بود، که گروندگان مکتب همیشه انقلابی توحید، بمصداق: "هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون"، بدلیل کشش ایدئولوژیکشان، برتری خود را بطور تاریخی باثبات خواهند رسانید....

بنابراین چه ما باشیم یا نباشیم و بخواهیم یا نخواهیم، سرانجام ایدئولوژی ما غنای تکاملی مطلق خود را، در کسوت گروندگان شایسته‌اش، درآینده به منصف ظهور خواهد رساند، و در این میان فقر و درماندگی، از آن کسانی میشود که بخل ورزیده، و دعوت به راه حق را در زمان حال رد میکنند (۲).

۱- توجه شود که نباید این کلمات و بویژه خداگونگی را چنانکه معمول است، بدون توجه به چهارچوب ابعاد اجتماعی آن، در هاله‌ای از شرک و نفاق، و بدون توجه به معنی عمیق انقلابی آن بکار بریم.

۲- ها انتم هولاء تدعون لتنفقوا فی سبیل الله فممنکم من یبخل و من یبخل فانما یبخل عن نفسه واللّه الغنی وانتم

بخصوص بایستی مطمئن بود، که در مسیر این هدف
متعالی، هیچ قدم درستی عقیم و بیهوده نبوده و نخواهد
بود...

آیا اپورتونیستها فی الواقع توانسته‌اند، حاصل زحمات
مجاهدین را مطلقاً از بین ببرند؟ هرگز چنین نیست. انرژیهای
صرف شده، ولو تکاثف ملموس سازمانی نداشته باشد، در
همین جامعه و در همین خلق و انقلابیونش، بطور پراکنده
"باقی است"، تا آنکه ما مجدداً به گردآوری و سازمان دادن
و بازکردن عملی آن بپردازیم. چرا که به گفته قرآن، هیچ
قدم صادقانه جهت دار توحیدی، در این جهان منظم و
قانونمند فنا نمی‌شود (۱).

از یک شهادت انقلابی گرفته، تا تک تک ساعتها و
دقایقی که در انزوا و دور از هیاهو، صرف هدفمان کرده‌ایم،
بی‌گمان پاسخ عینی خود را در این جهان درخواهد یافت.
تکرار می‌کنیم: چه دیگران بخواهند و چه نخواهند،
در نزد خدا هیچ قدم کوچک و باز هم کوچکتری، گم و فراموش

الْفُقَرَاءُ وَ ان تَتَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا " غیرگم شم لایکونوا امثالکم

سورهٔ محمد آیه ۳۸.

۱ - فبشر الذین آمنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم .

نمی‌شود (۱)، چه‌رسد به تلاش دستجمعی خونبار مجاهدین طی ۱۳ سال، که وشیقہ بسیار معتبری در تأیید موجودیت تاریخی ماست.

اما صرف‌نظر از این پاسخ کلی ایدئولوژیک به مسئله موجودیت، که از دینامیسم انقلابی اسلام واقعی در رهبری تکامل اجتماعی‌ناشی میشود، سؤال ما در رابطه با شرایط اجتماعی خاص خودمان نیز بطور قطع جواب مثبت دارد.

تجارب انقلابی ۷ ساله اخیر (از ۵۰ به بعد) کشور ما، بخوبی گواه صحت شناختها و تحلیلهای مجاهدین از جامعه ایران و خصوصیات ویژه آن است (۲)، که نیاز مبرم جامعه را به سازمانی نظیر مجاهدین در هدایت مبارزه انقلابی، بیش از پیش مسلم میسازد. بنحوی که اگر مجاهدین تماما نیز بغرض محال از میان بروند، باز هم ضروریات اجتماعی، که در آغاز به ایجاد چنین سازمانی انجامیده بود، مجدداً نظیر آنرا تدارک دیده، و یا شرایط را برای رشد آن آماده میسازد.

بخصوص که میدانیم پس از ۱۵ خرداد و سلطهٔ کمپرادورسیم، که راه را برای رشد مبارزه انقلابی و غلبه آن بر مبارزات

(۱) آیه ۱۶ سوره لقمان

(۲) تشریح این مطلب را به بحث‌های استراتژی احاله

میدهیم (خیلی مهم)

رفرمیستی باز کرد (۱)، عنصر ایدئولوژیک نقش فراگیر و هدایت کننده خود را بر عنصر سیاسی (مبارزه سیاسی)، که البته لازمه هر نهضت انقلابی است (۲) بازیافته، و بعبارت دیگر مبارزه مکتبی را ضروری ساخته است.

وانگهی هر مبارزه "مکتبی - اسلامی" اگر دارای خصیصه انقلابی بوده و در مسیر پیش بردن یک نبرد انقلابی دراز مدت توده‌ای حرکت کند (۳)، لاجرم با مجاهدین که خود نیز این مسیر را پیموده، و در همین مسیر ادراک انقلابی خود را از اسلام کسب و غنی کرده‌اند تلاقی نموده، و یا لاقلاً تاثیرات رهبری کننده بسیاری از آنها (که از پیش این مسیر را پیموده‌اند) خواهد پذیرفت. و البته میدانیم که برای پیروزی و توفیق انقلابیون و توده‌های مسلمان ایران، که در ترکیب اجتماعی نیروها عمده‌ترین بخش را واجدند، یک

(۱) سلطه بورژوازی وابسته چه ربطی با این موضوع دارد؟

(مهم)

(۲) چرا بگفته لنین بدون یک تئوری ایدئولوژی انقلابی

نمی‌توان نهضتی انقلابی داشت؟ (تشریح کنید مهم است)

(۳) البته برخی مبارزات رفرمیستی تازه احیاء شده پس

از تحولات سیاسی اخیر کشور را ما بخاطر نقش موضعی و تاکتیکی

شان در کل مبارزه رهایی بخش خلق به حساب نمی آوریم

چنین هدایت "اهدئولوژیکی - انقلابی" که ما بطور ساده آنرا مبارزه مکتبی نامیده‌ایم، ضرورت حیاتی دارد. بنابراین برغم همه اپورتونیستها و مرتجعین، از آنجا که جامعه و خلق ایران، خود از آغاز، "مجاهدین" را براساس نیازمندیها و خصوصیات ویژه انقلابیش براه انداخته است؛ پس باز هم مسئله موجودیت ما پاسخ مثبت میدهد، و بی‌تردید ما را سرانجام حمایت و تائید خواهد نمود. معیار درستی این پاسخ، دست‌ردی است که دیر یا زود از جانب خلق، برسینهٔ اپورتونیستها کوبیده خواهد شد، تا این غدهٔ انحرافی چرکین از پیکر انقلاب ما دفع و نفی گردد.

فصل سوم

پاسخ "تشکیلاتی - سیاسی" به مسئله موجودیت سازمان مجاهدین خلق ایران

در فصل گذشته پاسخ ایدئولوژیکی مسئله موجودیت را
بلحاظ تاریخی و اجتماعی ملاحظه کردیم. لیکن چنانکه قبلا
نیز اشاره شد فوری‌ترین مسئله این است، که ببینیم آیا بلحاظ
عملی و در چارچوب واقعیات سیاسی موجود، مسئله موجودیت
سازمان چگونه ارزیابی می‌شود؟ بعبارت دیگر میخواهیم
ببینیم، آیا در متن آن امکان و بالقوه‌گی عام "تاریخی
اجتماعی"، بطور خاص نیز موجودیت بالفعل ما میتواند
حضور پیدا کند یا خیر؟

پاسخ دادن باین سؤال مستلزم بررسی میراث و سرمایه
کنونی است که برای ما بجا مانده، و بدان وسیله میتوانیم
امکان تاریخی بالقوه را، به صورت بالفعل نیز موجودیت
بخشیم. آنگاه در فصول بعدی، خواهیم توانست پاسخ دقیق
مسئله را پیدا کنیم.

مفهوم سرمایه و ارزشهای کیفی

برای روشن کردن این مفهوم ابتدا یکی دو مثال میزنیم:

۱- این مثال را عمداً "عامیانه و باصطلاح بازاری" انتخاب کرده‌ایم، تا منظور خود را که البته کیفی با این مثال متفاوت است، بهتر برسانیم. فرض کنیم تاجری با تجربه و آشنا به مسائل اقتصادی و حرفه‌اش، در اثر حادثه‌ای ورشکست شده و جز مشتی طلبکار چیزی برایش نمی‌ماند. او چکار خواهد کرد، و آینده‌اش چه میشود؟ طبیعی است که با وجود حسرت و اندوهش بر اموال از دست رفته، بیکار نمی‌نشیند و با تجربه و مهارتی که در حرفه‌اش دارد، شروع به طراحی و نقشه‌کشی میکند و بتدریج سرمایه‌ای دست و پا کرده تجارتش را از سر میگیرد، و پس از مدتی با درآمدهای حاصله بدهی‌هایش را می‌پردازد، و مجدداً وضعیتش را سروسامان می‌بخشد. پس در یک قضاوت اصولی، تاجر خبره با وجود افلاس و ورشکستگی، کارمایه خود را که همان مهارت و مغز اقتصاددیش باشد از دست نداده است. برعکس کسی که ثروت با آورده‌ای را به چنگ آورده، اما هیچ راه و چاره‌ای برای بکار انداختن آن نمی‌شناسد، معلوم است که ثروت موجود را هم از دست خواهد داد. در اینجا معلوم میشود که عنصر خلاق و فزاینده، مغز اقتصادی بازرگان مزبور است، و نه دارایی مادی او. چرا که میتوان با

یک مغز خلاق اقتصادی، با حداقل دارایی ممکن، جمیع خسارتهای وارده را تدریجا جبران نمود، درحالیکه عکس آن ممکن نیست. بنابراین یک ارزش کیفی، کمیت‌های مادی را تحت الشعاع قرار داده و در عداد یک سرمایه مهم، فزاینده‌گی و رشد ایجاد میکند.

۲- اکنون بیک مثال انقلابی می‌پردازیم:

چرا امپریالیسم با وجود برتری امکانات نظامی، سیاسی و اقتصادی‌اش، در مقابل خلق ویتنام بزانو درمی‌آید؟ به این دلیل که در تحلیل نهائی سرنوشت جنگ را انسان تعیین میکند نه اسلحه، برتر. البته انسانی که در مسیر تکامل گام بر میدارد و مجهز به ایدئولوژی و شناخت صحیحی از قوانین و سنن تکاملی است. در اینصورت خود، امکان آفرین میشود و شرایط نامساعد و تضییقات را، در جهت مسیر خود تغییر میدهد. اگر غیر از این می‌بود، پیروزی خلق‌های تحت ستم غیرممکن بود. چون این انقلابات عموماً با کمترین افراد و محدودترین امکانات و در سخت‌ترین شرایط شروع شده‌اند، تا با رژیم‌های ضدانقلابی‌ای که درست در نقطه مقابل آنها، بالنسبه از همه چیز برخوردار بوده‌اند بجنگند. اما این رابطه برهم خورده و خلق‌ها پیروز شده‌اند، چرا که در مقایسه عنصر انسانی و اسلحه و ابزار، تقدم با عنصر تکاملی و "انقلابی

انسانی" است. ملاحظه میشود که در اینجا کیفیت انسانی، کمیت نفرات و سلاحها را تحت الشعاع قرار داده، و بر مرتبه نازلتری میکشاند. و این همان منطقی است، که میدانیم بهیچ وجه در کادر ماتریالیسم قابل توجیه نبوده و تنها و تنها در قلمرو توحید، که ملازم با اعتقاد بیک هستی فنا ناپذیر فوق مادی است، تبیین میشود (۱). اگر فی الواقع به چارچوب ماتریالیستی پای بند باشیم، با چنین دیدگاهی پیروزی امپریالیسم، بدلیل اسلحه و امکانات مادی برترش، ضروری است... ولی "واقعیت" مستقل از ذهنیات و تنگ نظریهای ظاهر بینان، تحقق پذیرفته است. البته تصادف هم نیست، بلکه قانون متقن و مقدری است که در کادر یک بینش رئالیستی توحیدی بخوبی قابل تبیین می باشد. از این رو دیدگاه توحیدی بما می آموزد که کیفیتهای متعالی در عداد سرمایه های بس بزرگ (هرچند اندک و ناچیز) کمیت های پست را (هر چند فراوان و انبوه) تحت الشعاع قرار میدهند. پس بایستی در مسیر پیروزی و توفیق، در درجه اول به کیفیت چشم بدوزیم. حذف کمیت های انبوهی، که بخاطر فقدان عنصر کیفی لازم مضمحل و نابود میشوند، اینست منطق توحید، منطق تکامل و منطق هستی ای که در جوهر خود کیفی متعالی است. اگر کسی

۱ - مراجعه شود به بحث های ایدئولوژیک

در این منطق تردید کند، چنانکه باید جوهر توحید را درک نکرده است.

و چنین است که عوارض و آثار خارجی، و هرگونه ضربه و فشار و محدودیت، نخواهد توانست یک جریان اصیل انقلابی را، بشرط آنکه واجد عنصر کیفی درونی باشد، نابود کند. چه بسا جنبشهای انقلابی، که در مقاطعی دچار ضربات مرگبار شدند، اما بخاطر اصالت و صلاحیت پیشگامانشان، که همین حضور همان عنصر کیفی مورد نظر است، دوباره تجدید حیات کرده، و براه خود قوی تر و غنی تر از گذشته ادامه دادند.

مثلاً "داستان پرفراز و نشیب انقلاب چین را در عصر خودمان در نظر بگیریم: حزب کمونیست در دو دوره متوالی تحت سلطه اپورتونیسیم قرار گرفت (در دوران رهبری چن دسیو و لی لی سان)، بطوریکه در خاتمه دوران تسلط اپورتونیسیم چپ (از سالهای ۱۹۲۷ بعد) ۹۰٪ پایگاه‌ها پیش را در روستا و ۱۰۰٪ آنها را در شهر از دست داد. با این حال حزب توانست تحت رهبری مائو از اپورتونیسیم رهایی یافته و با اتخاذ استراتژی و تاکتیکهای انقلابی صحیح، و از جمله راه پیمایی طولانی ۱۰ هزار کیلومتری، از بن بست خارج، و سرانجام در ۱۹۴۹ به پیروزی برسد.

بنابراین دیده میشود که اگر عنصر کیفی درونی بمثابة بالاترین و والاترین سرمایه‌ها، وجود داشته باشد، ضربات سخت در نهایت حتی میتوانند بیش از پیش ما را تصفیه، آبدیده و تقویت نمایند. چرا که بگفته عرفات: "ضربه‌ئی که مرا نابود نکند تقویتم خواهد کرد".

در همه آزمایشها و ابتلائات، اگر ما توان تحمل آنها را داشته باشیم، وضع از همین قرار است. درست در همین نقطه برجسته‌ترین سنبلهای مکتب یکتاپرستی، خدا را بر نیکوئی چنین آزمایشاتی سپاس میگذارند.^(۱) خلاصه اگر عمیق‌بنگریم تضییقات و شرایط نامساعد، در دراز مدت باعث رشد و تکامل عالیتری خواهند شد. ولو آنکه شواهد مایوس‌کننده، امکان چنین تصویری را نیز برای کوتاه‌نظران و صاحبان افقهای تنگ شرک‌آلود منتفی گرداند.

نگاهی به تجارب ۲ سالهٔ پس از ضربه اخیر

قبل از ارزیابی مستقیم کیفیتهای سرمایه‌ای کنونی بی‌مناسبت نیست تجربه ۲ سالهٔ اخیر را، که مربوط به یکی از محیط‌هایی است که کیفیت مورد نظر در آن بطور نسبی وجود داشته است، به اختصار از نظر بگذرانیم، تا عملکرد این

(۱) - مضمون متعلق به امام حسین (ع) و حضرت زینب

سرمایه جاودان، در تیره‌ترین شرایط هم مشخص شود. پس از تلاشی سازمان و تسلط جو راست، انتظار میرفت که عناصر باقیمانده هریک براهی بروند، و نتیجتاً اثری از حرکت ایدئولوژیک و مواضع قبلی بجا نماند. آنها که مجاهدین را کابوس و تهدیدی برای منافع خود تلقی میکردند، بخصوص چنین آرزویی داشتند.

پیش از همه رژیم دندان طمع تیز کرده، و بلافاصله دست بکار توطئه‌های ماهرانهای شد. ابتدا یک کانون ضد مجاهد در نقطه‌ای تاسیس کرد، و در آن برخی عناصر باب دندان خود را نیز از هر گوشه و کناری گردآوری نمود، عناصری که برای هریک خواسته و ناخواسته نقشی بفراخور حال در نظر گرفته بود. سپس بهره برداری ساواک بر اساس زمینه خیانت آمیزی که اپورتونیستهای چپ‌نما تدارک دیده بودند آغاز، و باین ترتیب فتنه بزرگی پیا شد، که آثار آن بلحاظ سیاسی دامنگیر همه، اعم از صادق و ناصادق گردید. بعداً پلیس سفرای ارتجاعی محل مزبور را، برای پیش بردن کار خودش و آنها، بر سر مجاهدین ریخت. در حالیکه قبلاً چپ‌نماها را وسیله جنگ اعصاب و تشدید تضادهای درونی ما کرده بود. بخاطر داریم که در آن روزها، چه فشارهایی از هر طرف به ما وارد میشد. البته جای تعجب نبود که چنان ضربه‌ای، چنین واکنش‌هایی را هم برانگیزد. لیکن هیچیک از اینها نتوانست خللی در مواضع و

اصول مجاهدین ایجاد کند. توطئه‌های ساواک که با هم -
آوایی راستها و چپ‌نماها اجرا میشد، در رابطه با مجاهدین
اصیل و وفاداران واقعی مکتب نقش بر آب شد. دیدیم که در
این محیط چگونه مجاهدین علیرغم ضعف خود، ماهیت
مدعیان ضد مجاهد و دست‌نشانندگان ساواک را برملا نمودند،
به این ترتیب مجاهدین با تحمل همه تضییقات و برجسب‌ها،
حقانیت خود و پیوسیدگی و فساد مواضع دشمنان ایدئولوژیکی
خود را عملاً به اثبات رسانده، و هر عنصر صادقی را که شاهد
ماجرای بود به جانب خود جلب کردند. البته ساواک و دیگر
دشمنان چنین نتیجه‌ای را پیش‌بینی نمی‌کردند، زیرا پتانسیل
انقلابی و ایدئولوژیک سازمان را، که در افراد انگشت شماری
تبلور یافته بود به حساب نمی‌آوردند. لازم است این پتانسیل
"اسلام بالاتر (چپ‌تر) از مارکسیسم" ایدئولوژیکی را بهتر
بشکافیم:

نیروهای مختلف بخصوص اپورتونیست‌ها، با یک باصطلاح
محاسبه علمی!! تجزیه و تلاشی تاریخی مجاهدین باقیمانده
را پیش‌بینی میکردند. بر اساس این بینش کسانی که مارکسیست
نمی‌شدند، لزوماً باید به مواضع راست بیفتند. منطق آنها هم
این بود که: "چون مجاهدین هم به اسلام و هم به نفی
استثمار و بطور کلی به منطق علمی معتقدند، یک ایدئولوژی
التقاطی خرده بورژوازی دارند". از طرف دیگر سرنوشت این

قماش ایدئولوژی‌ها (که سابقه طولانی دارد) معلوم و محتوم و بارها تجربه شده است. سرنوشتی که در تضاد آشتی ناپذیر درونی آنها رقم زده شده.

بدین معنی که در نهایت این اختلاط مصنوعی تجزیه شده، و بخش اصلی آن بیک ایدئولوژی ناب خرده‌بورژوازی تبدیل خواهد شد، و بخش دیگر به مارکسیسم ناب ارتقاء خواهد یافت.

البته این پیش‌بینی در حد خود در مورد ایدئولوژیهای واقعا خرده‌بورژوازی التقاطی، چنانکه در بسیاری از کشورها تجربه شده درست است. ایدئولوژیهای خرده‌بورژوازی که نمیتوانند به نیاز تکاملی جامعه، و در یک کلام به تبیین حرکت آن به جانب نفی شرک طبقاتی، با تکیه به توده‌های محروم کارگر و دهقان، بطور علمی پاسخ دهند، لاجرم محکوم به تجزیه و اضمحلالند. حتی با یک بینش "مارکسیستی اصولی" (۱)، ولو که تغییر ایدئولوژیکی سازمان را قبل از موعد و فرصت طلبانه (اپورتونیستی) تلقی کنند، باز هم تحت تاثیر ضربه اپورتونیستها، بروز گرایشات راست در عناصر مارکسیست - نشده مسلمان جبريست، کما اینکه افراد و جریانات متعددی

۱ - که بهر حال ایدئولوژی مجاهدین را در زمره

ایدئولوژیهای التقاطی میدانند.

که وابسته به مجاهدین بودند به مسیر راست افتادند. این مطلب نیز کاملاً درست است، که هرکجا عناصری مذهبی سنتی (خرده‌بورژوازی) یافت شوند، در اثر ضربهٔ اپورتو-نیستها، به‌رحال بیش و کم براسست خواهند افتاد...

اما سؤال اینست که چرا مجاهدین اصیل، نه به مارکسیسم گرایش پیدا کرده و نه براسست افتادند؟ مگر نه اینست که قرار بود ایدئولوژی التقاطی تجزیه شده، و نیمی مارکسیست و نیمی دیگر براسست بروند؟ و مگر نه اینست که حداقل قرار بود مارکسیست ناشده‌ها گرایش‌های راست از خود بروز دهند؟ پس چرا این پیش‌بینی‌ها، که در مورد گروه‌ها و احزاب خرده‌بورژوازی دقیقاً صحیح و تجربه شده است، در مورد ادامه دهندگان واقعی سازمان غلط از آب درآمد؟ چرا با وجود فرارسیدن "یوم الفصل" مورد نظر، باز هم این باصطلاح التقاط، با استحکام تمام (در مورد مجاهدین واقعی)، بی‌هیچ راست روی برجا میماند؟ اهمیت این مطلب وقتی آشکار میشود، که ما در آستانه افشاء ماهیت راست روانه چپ‌نماهایی هستیم، که خود مدوماً از رفتن براسست ما ابرهیز میدادند (۱).

اینها سئوالات مهمی است که اگر نخواهیم به توجیه کاری

۱ - منظور خصایص اپورتونیستی راست (سیاسی‌گاری)

برخی از چپ‌نماهاست که تدریجاً ظاهر شده است.

بپردازیم ، در چارچوب نظرگاه ماتریالیستی مارکسیسم مطلقاً
 بلاجواب است . این چارچوب هرگز قادر نیست توضیح دهد ،
 چرا گروهی از مجاهدین اصیل توانستند علی‌رغم این ضربات
 موحش ، مواضع انقلابی خود را همچنان حفظ کرده ، و کیفیت
 و انسجام نسبی خود را بطور حیرت‌انگیزی به مدارج عالیت
 ارتقاء دهند . اینجا است که یک ماتریالیست ، یا باپستی به ضعف
 و نقص نظرگاه فکری خود اقرار کرده ، و یا مستثنی بودن
 مجاهدین را ، از آن قانون و پیش‌بینی که گفتیم بپذیرد ، که
 باز هم به‌رحال به منزلهٔ تأیید تلویحی و غیر مستقیم
 نارسائی و شکست چارچوب فکری خودش در تبیین این مسئله
 است . زیرا چنانکه اشاره کردیم ، بدون یک ایدئولوژی برتر
 و مترقی‌تر از مارکسیسم ، امکان نداشت مواضع انقلابی و انسجام
 فعلی تقویت شده و استمرار پذیرد . چون این یک واقعیت
 انکارناپذیر است ، که یک سازمان خرده‌بورژوازی با ایدئولوژی
 التقاطی ، پس از انشعاب بخش مترقی آن ، حتماً برآست
 خواهد افتاد (و این استثناء ندارد) بنابراین اگر ایدئولوژی
 سازمان ، همانطور که ادعا میشود ، یک ملقمه التقاطی بود ،
 تسلط مارکسیست شده‌های اپورتونیست بر سازمان ، بخصوص
 اقدامات خیانت‌بار و خائنانه‌شان ، ضرورتاً عناصر مذهبی و
 خرده‌بورژوازی را به گسستن از مواضع قبلی ، و فرار
 شتاب‌زدهٔ آنها به‌طور انحصار می‌کرد ، و هر چه جز ضدیت جنون‌آسا با

خرده‌بورژوازی را به گسستن از مواضع قبلی ، و فرار
 شتاب‌زدهٔ آنها به‌طور انحصار می‌کرد ، و هر چه جز ضدیت جنون‌آسا با

۶
 قلمی
 تاریخ اسلام ایران
 ۱۳۷۲

مارکسیسم برایشان باقی نمیگذاشت، کما اینکه این فرآیند طبیعی را کل جنبش مذهبی ایران بعد از ضربه تجربه کرد. در سطور آینده راجع به دلایل انسجامی که از آن نام بردیم، از آنجا که ملازم با حل تضادهای درونی است (درست در شرایطی که مطابق پیش‌بینی‌های مذکور، این تضادها بایستی تشدید بشوند)، بیشتر صحبت خواهیم کرد. لیکن آنچه در اینجا به تاکید مورد توجه ماست، اینست که اگر به واقع‌گرائی پای‌بند باشیم، امکان حفظ مواضع انقلابی پیشین و انسجام مبتنی بر آن، و دست یافتن به کیفیات عالیتر، تنها و تنها در یک چارچوب ایدئولوژیکی فوق‌العاده "منبسط" تر با کل "وجود"، که همان جهان‌بینی توحیدی انقلابی اسلام باشد، میسر است.

معنی این کلام برتری و ارجحیت ایدئولوژی واقعی اسلام بر کلیه ایدئولوژیهای دیگر است، که تنها با تمسک بدان میتوان از چنین مواضعی برخوردار بود. باین ترتیب قرار داشتن اسلام واقعی بالاتر و در سمت چپ مارکسیسم روی محور ترقی و انقلاب، در تجربه‌ای هرچند با ابعاد محدود، بار دیگر باثبات میرسد. حال اگر به لحاظ روش شناخت فلسفه رئالیستی، در آخرین تحلیل "عمل" را ملاک صحت و حقانیت جمیع شناختها بدانیم، عمل‌کنونی ما به‌بهترین وجه مویذ چنین شناختی از اسلام. و حقانیت مطلق آنست.

البته درک این نکته نیازمند یک بینش ژرف واقع گرایانه است، که چه بسیار کسان و نیروها هنوز با آن فاصله زیادی دارند. تجربه اخیر ما هرچند محدود و مختصر و در کمیات کوچک، ولی برآستی نوید طلوع مجدد آفتاب تابان اسلامی را، در جهان ایدئولوژیهای مختلف امروزی میدهد. باین ترتیب مکتب ما در آستانه ورود مجدد خود به قلب تاریخ نوین انقلابی قرار دارد، و بی تردید در آینده جایگاه طبیعی خود را در نوک پیکان نیروهای انقلابی باز خواهد یافت. هم اکنون ما باستناد تجربه خاص خودمان، این "ورود" ایدئولوژیکی دوباره را، هرچند با گامهای سنگین بخوبی احساس میکنیم: *فاعتبروا یا اولی الابصار... فاعتبروا یا اولی الالباب...* "بامید آنکه این تجربه محدود گروهی، هرچه زودتر با پایمردی پاسداران راستین آن، ابعاد گسترده اجتماعی بیابد.

آزمایش بزرگ

با آنچه گذشت دیدیم که ضربه اخیر اپورتونیستها، حقا آزمایش تاریخی بزرگی برای ایدئولوژی ما بوده است، که اکنون ماهیت حقیقی خود را بروز میدهد. سرافرازی ما در این آزمایش، برغم مرتجعین و اپورتونیستهای چپ‌نما،

سرافرازی ایدئولوژی ماست. بدین ترتیب اگر از زیر این آزمایش طاقت فرسای تاریخی کمر راست کنیم، مصداق این پیام توحیدی خواهیم بود که: "لیمحص الله الذین آمنوا...". در اینصورت در ورای همه سختیها و تلخ کامیها و تحمل فشار، بایستی بسیار سپاسگزار و شاکر باشیم، زیرا معتقدیم که دست آخر در این آزمایش: "ما ینفع الناس فی الارض آنچه به خلق فایده میرساند در زمین باقی میماند...". چرا که اگر قرار بود فرد یا افراد مجاهدی، در زیر این ضربه، طاقت حفظ مواضع "انقلابی - توحیدی" خود را نیاورند... همان بهتر که هر چه زودتر بروند، تا ماترکیه و تصفیه شویم... زیرا چنین فرد یا افرادی، طبعاً خیری برای اسلام ما با مال نمی داشتند... عظمت همه ایدئولوژیها و انقلابیون و راهگشایان بزرگ تاریخ به گفته یک انقلابی بزرگ در اینست که: "وقتی آسمان را پوششی از ابرهای تیره و تار فرا گرفته، طلوع آفتاب تابان را پیش بینی و انتظار کشیدماند".

این انتظار صبورانه توحیدی، همیشه در کسوت یک مقاومت رزمنده، انقلابی علیه عوامل انحراف و تیرگی، علیرغم همه جبروت ظاهریشان، تجلی میکند. پس بگذار اگر کسی فاقد چنین کیفیتی است، از آغاز با ما نباشد... پیمان ما با کسانی است که مردانه و با اعتقاد راسخ، علیه ارتجاع و اپورتونیسیم... هر چند مهم، قوی و سرکش باشند.

کمر همت ببندند .

فقط در اینجا است که جوهر مردان آشکار میشود ، و کس
و ناکس باز شناخته میشوند فی تقلب الا حوال علم جواهر الرجال (۱)
و چنین بود که با الهام از تصفیه انقلابی پیشوای همه
شهدای انقلابی تاریخ حسین (ع) در شب عاشورا ، بمنظور
"تمیز خبیث از طیب" ، بجدائی از همه دوگانگیها و شرک
ورزیهای تصمیم گرفته شد که کسوت ظاهری یگانگی و اسلام
به تن کرده بودند .

فصل چهارم

سرمایه کنونی

توان ایدئولوژیکی بالاترین سرمایه کنونی :
اکنون با این توضیحات به تشریح والاترین میراث سازمانی و سرمایه کنونی خود، یعنی توان بالفعل ایدئولوژیکی مان میرسیم. اینست بزرگترین افتخار و سرمایه ما، که بطور تعیین کننده باتکاء و پشتیبانی آن، به حل مسائل مبتلا به، هرچند در قلمرو محدود، توفیق یافته‌ایم. کیفیت بس گرانقدر و عزیز، که هرگونه غفلت و کوتاهی درحفاظت از آن، گناهی است سخت نابخشودنی... از آنجا که توان سازمانی و قدرت تشکیلاتی، تابع توان ایدئولوژیکی است، پس بایستی مطمئن بود که در صورت وجود توان مکفی ایدئولوژیکی، بار دیگر سازمان احیاء و برقرار خواهد شد. زیرا این ایدئولوژی است

که تشکیلات را خلق میکنند و نه بالعکس (۱). محتوای تشکیلات مجاهدین نیز همان ایدئولوژی آنهاست، که آفریننده حیات سازمانی بوده است و باز هم خواهد بود، که در این مورد درفصول قبل باندازه کافی بحث کردیم. جای تاسف است که اگر اپورتونیست‌ها به هنگام تلاشی سازمان مجاهدین این نکته را نفهمیدند، ولی رژیم خوب آنرا درک کرده، چنانکه به عینه دیده‌ایم، پس از تلاشی سازمان نیز دست‌ازحمولات ایدئولوژیکی مستمر خود به ایدئولوژی ما، تحت عنوان "مارکسیسم - اسلامی" برنداشته، و پیوسته آنرا تهدید اصلی خود تلقی کرده است. اگر غیر از این بود، رژیم باشم تجربی ۵۰ ساله خود، هیچ نیازی به این همه هشدار علیه مجاهدین نداشت.

تجارب و سوابق تشکیلاتی بعنوان سرمایه مکمل

وقتی توان ایدئولوژیکی با یک تجربه تشکیلاتی غنی، که ما طی ۱۳ سال واجد آن شده‌ایم تکمیل شود، دیگر امکان تاریخی موجودیت ما از قوه به فعل رسیده، و تظاهر "عملی سیاسی" مشخص خود را پیدا می‌کند. منظور از تجارب تشکیلاتی، امکان فعلیت و شکل‌بخشیدن بیک حرکت متناسب

۱ - البته از نظر اجتماعی در اینجا بحثی نمی‌کنیم.

سازمانی است . چنین فعلیتی از طریق توان سازماندهی ما ، که مستلزم حل مسائل مشخص تشکیلاتی است اعمال میشود . برقرار کردن وحدت میان فرد و مسئولیت ، اعمال سانترالیزم دموکراتیک ، شناسایی و حل مسایل مختلف اعضاء و تربیت و رشد آنها و امثالهم طبیعاً مستلزم سوابق و تجارت طولانی است ، که امکان میدهد آرمانهای ایدئولوژیکی فعلیت تشکیلاتی متناسب خود را ، که مبتنی بر آن بتوان به تعقیب خط مشی سیاسی مورد نظر پرداخت ، ایجاد کنند . ماطی ۱۳ سال کار مداوم تشکیلاتی ، گنجینه ارزشمندی از تجارب تشکیلاتی مهیا داریم ، که با استفاده از آن مبتنی بر زمینه توانمند ایدئولوژیکی خود ، پاسخ به مسئله " وجود " بطور محتوم مثبت است . البته تا کسی به زیر و بمهای مسائل تشکیلاتی ما و رموز و دقایق آن آشنا نبوده ، و خود در جریان حل مسائل مربوط قرار نگرفته باشد ، نخواهد توانست اهمیت نوسازی و احیاء مجدد یک تشکیلات متلاشی و ازهم گسیخته را ، که مستلزم تجارب توانمند مکفی در امر سازمان دادن است ، با عمق کافی درک کند . در این مورد فاصله کیفی ما با دیگر مدعیان باصطلاح مسلمانان آنقدر زیاد است ، که هرگونه وا همه و تردیدی را نسبت به نقش مخرب ضد مجاهد ایشان در جریان عمل ، بی مورد میکند .

فصل پنجم

پاسخ مثبت به مسئله "وجود"

حال میتوانیم بر اساس آنچه در فصول گذشته گفتیم با حتمیت به مسئله "تشکیلاتی - سیاسی" موجودیت در زمان حاضر پاسخ بدهیم. خلاصی از دیار عدم، علیرغم تمام تردیدها و واهمه‌ها، و تحقق در وادی وجود، بشارتی است بس بزرگ. عینیت این بشارت معلول جمع توانمندیهای ایدئولوژیکی و تشکیلاتی ما، رنج و خونی است که طی سالیان برای اکتساب آن نثار شده است. اگرچه فرصت طلبان این همه را نادیده گرفته، و پنداشتند که ما را از صحنه وجود بدر کرده‌اند، با این همه آنها با کوته نظری خشک اندیشه‌شان، از این نکته غافل بوده‌اند که کیفیت‌های یک تشکیلات هرگز

دیدنی نیست ، میتوان مجاهد را کشت ، نامش را خدشه دار کرد ، مدارکش را سوزاند ، اما هرگز نمیتوان از کیفیت سازمانی آن که مبتنی بر دیدگاههای خاص ایدئولوژیکی اش می باشد بهره برد . پس عجیب نیست که پس از "تغییر فرصت طلبانه" مواضع ، آنچه می بینیم جز پاشیدگی و اضمحلال ، اپورتونیستها را نصیبی نبوده است . زیرا رابطه تنگاتنگی میان محتوای ایدئولوژیکی و فرم تشکیلاتی و برخوردهای سیاسی مربوطه وجود دارد . عینیت بشارت فوق الذکر را ، با مروری کوتاه در دوره پرتلاطم دو ساله اخیر میتوان دریافت . دوره ای که موجودیت ما از سه جانب (رژیم ، راستها و اپورتونیستها) به شدت تهدید میشد ، تهدیداتی که آخر الامر بصورت عوامل نیرومند ، تضادهای درونی را دامن میزد . اما خوشبختانه در مجموع از این دوره پرتلاطم سرفراز بیرون آمده ، و از جمله در موارد زیر هر چند در ابعادی محدود و بطور نسبی توفیق حاصل نمودیم : پاسداری از ایدئولوژی و میراث سازمان ، علیه هر جریان راست ارتجاعی ، با همه ابعاد و کوبندگی اش (۱) . افشاء مواضع اپورتونیستها و اثبات حقانیت

۱- البته طبیعی است که محو کلیه آثار ضربه اپورتونیستها

باین زودی میسر نبوده ، و بطورنهایی تابع جریان عمل و رشد انقلابی مجاهدین است . در اینجا منظور نشان دادن سمت



سازمان، علیرغم ادعای همه مخالفین .
هدایت و تصحیح مواضع عناصر صادق در جهت مسیر
انقلابی سازمان . ارائه تحلیلهای صحیح در زمینه‌های مختلف :
اعم از ضربه اپورتونیست‌ها ، راست ارتجاعی ، اوضاع کلی
جنبش ، شرایط اجتماعی ، اقتصادی و سیاسی جدید و غیره
و بتائید روزافزون آنها در عمل .
کسب دست‌آوردهای مختلف در زمینه مسائل تئوریک ،
ایدئولوژیک و تشکیلاتی .

تعیین حدود و مرزهای مجاهدین با نیروها و
ایدئولوژیهای دیگر .

حل بسیاری از تضادهای داخلی و خارجی ، که نتیجه
اینها در تحقق انسجام و وحدت درونی بیشتر منعکس است .
این کارنامه مختصر سازمان است ، در شرایطی که کمترین امیدی
به بقاء و آینده آن نبود ، و این خود بهترین گواه پتانسیل
ایدئولوژیکی و برتری آن ، و صلاحیت پاسدارانش میباشد .
بنابراین آنچه می‌ماند و می‌تواند باعث تحکیم و گسترش
"وجود" ما بشود ، استراتژی و تاکتیکهای سیاسی صادقانه و
صحیح است ، که در متن ایدئولوژی توانمند ، قادر است همه

حرکت و چشم‌انداز مربوط به جریانهای مختلف در رابطه با
مجاهدین ، و بیان تجارب مربوط به محیط محدود ماست .

زحمات را به نتیجه و ثمر برساند .

قبلا گفته ایم که بالندگی و رشد ما بستگی دارد به درجه انطباقمان با قانونمندیهای اجتماعی ، و یا بطور گسترده تر کل وجود . بنابراین باید در رابطه با دنیای پیرامون و قضایای اجتماعی که ما را احاطه کرده ، با صداقت و حسن تشخیص ، بدور از کوتاه نظری و کاسبکاری پراگماتیسمی برخورد کنیم . در این صورت روز بروز موجودیت ما تحکیم شده ، و روابطمان انسجام بیشتر خواهد یافت . کما اینکه در غیر این صورت ، اضمحلال هر نیرویی بطور تخلف ناپذیر حتمی است . بالندگی و رشد هر پدیده ، معلول حل تضادهایی است که با آن مواجه است . پس میتوان مطمئن بود که با برخورد صحیح با تضادهای اجتماعی و سازمانی ، قطعا روبرو شد و کمال خواهیم رفت ، و در این مسیر قلت عددی و کمبود امکانات مادی ، هرگز نایستی ما را دچار واهمه کند .

مگر اصیلترین انقلابات جهان ، با چه نیرو و با چه امکاناتی آغاز شده اند ؟ مسئله اینست که عنصر کیفی تاریخ ساز آنها در حیطه شرایط عینی ، بارور کننده همه نوع امکانات بوده است .

آیا در آن روزهای تیره و تار پس از خرداد ۴۲ میشود تصور کرد که در پرتو حرکت رادمردان گمنام و تنهائی که سازمان را بنیاد نهادند ، چه موجی بپا خواهد شد ؟ آری

با اعتقاد و حرکت درست، امروز نیز میتوان دوباره امیدها را زنده کرد، و اعتمادها را مجددا بدست آورد. کما اینکه در گذشته نیز همین کارها را کرده بودیم. چون جامعه ما در یک حالت انقلابی و دگرگون شونده است، بی تردید انقلابیون شایسته‌ای را که از متن نیازها و آرمانهای تاریخی‌شان برخاسته باشند، هرگز پس نخواهد زد.

نکته بسیار مهمی که در اثبات موجودیت کنونی مانقش بس مهمی دارد، مسئله جذب عناصر انقلابی مسلمان است، که بایستی کادرها و مسئولین آینده جنبش انقلابی ما را تشکیل دهند، و این مسئله ایست که طبعا برای هر سازمان و بقا و رشد آن اهمیت زیادی دارد. در این مورد نیز با وضوح و قطعیت میدانیم، که صدیقترین و آگاهترین عناصر مسلمان و بویژه جوانان انقلابی، تماما جذب مجاهدین شده و چنانکه قبلا اشاره کردیم، دیر یا زود با ما تلاقی می‌کنند. و این واقعیتی است که بدلائل عینی "اجتماعی - تشکیلاتی" پیش گفته، تاکنون حتی یک نمونه خلاف آن را ندیده‌ایم. شور و هیجان انقلابی این جوانان، در استقبال از ایدئولوژی پاک و مبری از جعلیات اسلامی، که ضمنا مبین فاصله کیفی عظیم میان مجاهدین و مدعیان مسلمان‌نمای ایشان است، برآستی درخور تمجید و شایان مسئولیت هر چه بیشتر ماست. تکرار کنیم که فاصله کیفی مذکور، هرگز نبایستی مایه خودبینی و تفاخر

گردد، به عکس بپاس هدایتی که به بهای رنج و خون مردانی دلیر و جان برکف نصیب ما شده است، بایستی بیش از پیش در ادای مسئولیت تاریخی خود بکوشیم. همان مردان مومن و موحدی که فریاد "قرآن" و "اسلام" شان، در برابر جوخه های آتش، تا اعماق قلوب انقلابیون مسلمان طنین انداخت، و ریشه های سازمان مجاهدین خلق ایران باخونشان قوام یافت: "گشجره طیبه، اصلها ثابت و فرعها فی السماء، توتی اکلها گل حین باذن ربها . . ."

پس چنانکه به مرتجعین گوشزد کردیم، بهیچ قیمتی نخواهیم گذاشت این موج نوین "انقلابی-مکتبی"، دستخوش انحراف و ارتجاع گردد. نخواهیم گذاشت هیچ انگلی از قبل این درخت پاک، و خونهایی که صرف آبیاری و گسترش شاخ و برگ آن شده و میشود، به خطا ارتزاق کرده و نیروها را به هرزبرد.

اهمیت کادرهای اصیل مجاهد

میدانیم که بار تکامل در هر حال بر دوش انسان حمل میشود. ارزشهای سرمایه ای و تکاملی ما نیز در کادرهای اصیل مجاهد تبلور مییابد. فقدان مسئولین شایسته همیشه یکی از اساسی ترین فقدانهای کل جنبش خلق ما بطور اعم، و سازمان ما بطور اخص، بوده است. که ضربه اخیر را نیز عمدتاً از

همین بابت متحمل شدیم. بنابراین تربیت کادرهای اصیل...
که البته کار بسیار شاقی است، یکی از مهمترین وظایف ما در
مرحله کنونی است. از سوی دیگر باید ارزش چنین کادرهایی
را که حاملین صدیق ایدئولوژی ما هستند بخوبی درک نموده،
در محافظت انقلابی از آنان هیچ مضایقه ننمائیم. وجود ما
همیشه در گرو وجود قشری از این کادرهای نخبه و کارآمد
است، که بتوانند خود و دیگران را از گرداب‌های مختلف
انحرافی خلاصی بخشیده، و مسیر ترقی را هموار کنند. در
مقاطع و محیط‌های مختلف بطور تجربی به ارزش حتی یک
فرد اصیل و آثاری که میتواند بجا گذارد پی برده‌ایم. پس اگر
میخواهیم تحقق ایدئولوژی و بقای سازمان تامین شود، در
افزایش چنین کادرهایی و من جمله ارتقاء فرد خودمان به این
درجه به مثابه یک وظیفه مبرم انقلابی باید بکوشیم، تا دیگر
بود و نبود ما بتعدادی افراد انگشت شمار، که بهر حال در
معرض شهادت و دوری از ما هستند، وابسته نباشد. تاکید
میکنیم که این مسئله بایستی بطور سیستماتیک بصورت تربیت
قشری از کادرها، که رهبران آینده ما را تشکیل خواهند داد،
صورت پذیرد.

فصل ششم

دلایل انسجام ما

در پایان این مقاله خوب است با توجه به تمام آنچه که تاکنون گفته‌ایم، نظری هم بدلائل انسجام و وحدت‌کنونی خود بیاندازیم. جوابهای سطحی و ذهنی بمسئله دلایل وحدت و انسجام مجاهدین کم نیستند. برخی ما را بداشتن سلسله مراتب و تشدید عواطف مذهبی، و برخی نیز به دیکتاتوری و اعمال بیش از حد مرکزیت متهم میکنند... تا وقتی این جوابها متعلق به عناصر و جریانات دارای خصائص ارتجاعی باشد جای گله نیست... اما وقتی این توجیهاات از جانب عناصر انقلابی و بالنسبه واقع بین، که خود دستی برآتش تضادهای درونی دارند عنوان میشود، دیگر بسیار

تعجب آور است. زیرا چنین توجیهات ایده‌آلیستی ذهنی گرایانه، علی‌القاعده نایستی برای آنان قانع کننده باشد. آخر چطور ممکنست مسائل و تضادهای درونی را با پیوستگی تنگاتنگشان با مسائل بیرونی، بتوان بطور خودبخودی با تلقین و اوراد و اذکار حل نموده و به انسجام و شکل ارگانیک دست یافت؟ با یک بینش واقع گرایانه بخوبی روشن است، که حل مسائل و تضادهای درونی چه نیرو و صلاحیتی را طلب میکند. کفایت به وضعیت سایر نیروها و حتی نیروهای انقلابی دیگر توجه کنیم، که چه جناح بندیها و اختلافات عمیقی آنها را از هم جدا کرده است. تازه این درحالی است که هرگز نظیر ضربه مجاهدین را نخورده‌اند، والا بقول یکی از رفقای با تجربه، آنوقت بایستی میدیدیم که چند نفر از آنان، میتوانستند حتی مواضع ضد رژیم خود را حفظ کرده و از زیر بار ضربه، سالم بیرون آیند، چه رسد باینکه قادر باشند وحدت ارگانیک نسبی نیز بین خود ایجاد کنند. البته منظور از این قیاس ریشخند و خوشحالی نسبت به وضع آنها نیست، زیرا بعنوان یک ضرورت معتقدیم انسجام هرچه بیشتر نیروهای اصولی را قویا بایستی استقبال نمود، و درست بدلیل درک اهمیت همین مسئله است که انسجام خود را گرامی داشته، و از آن بعنوان مظهری از سرمایه‌گران قدرمان، یعنی توان‌آیدئولوژیکی و صلاحیت "تشکیلاتی - سیاسی" وارثین سازمان یاد میکنیم.

و در همین نقطه است که با وجود همه تضیقات و واقعیات ناامید کننده موجود، چشم انداز مانسبت به مسئله وجود خودمان روشن است.

کم نبودند افرادی که در مقابل مجاهدین صفآرایی کرده، و چند صباحی در آشفته بازار بعد از ضربه به تکاپو افتادند، تا شاید نیروها را بدنبال خود بکشند. گویانکه دار و دسته‌ای هم دست و پا کردند، ولی خیلی زود پراکنده و متلاشی و افشاء شدند. آخر سرمایه آنها فقط ضربات و جراحات مجاهدین بود، و مگر این سرمایه چقدر میتواند این تضادها را حل کند و تا کی میتواند حقانیت داشته باشد؟!

در مورد همین اپورتونیست‌های چپ‌نما که بر میراث خونبار سازمان تکیه زدند نیز دیدیم، که با آن همه ادعا به کجا میروند. مگر از کسانی که بضرر گلوله و تزویر ایدئولوژی را تغییر میدهند، بیش از این انتظاری هست؟ برآستی این حل صحیح تضادهاست، که به صلاحیت و توان، نیاز دارد، و الا خراب کردن چندان شرایطی نمی‌طلبد. اگر برادران و رفقای بی باشند که نتوانند و یا نخواهند دلایل انسجام و وحدت ما را، در رابطه با کل میراث و تربیت ایدئولوژیکی و زحمات طاقت فرسای سازمان دریابند، بی‌تردید در حل مسائل گروهی خودشان نیز توفیق نیافته، و هم چنان سطحی برخورد خواهند کرد.

بهر حال آنچه مسلم است ، فارغ از تمام توجیهات و سطحی‌گریها ، تاریخ در مسیر حرکت صعودی خود ، حاملان صدیق و شایسته‌اش را باز می‌یابد ، و مشعل تکامل را با آنها می‌سپرد ، با نهاییتی که علیرغم تمام مشکلات ، با وفاداری به حق و حقیقت و با کارآیی و کفایت ، بدون واهمه از ضرباتی که دریافت کرده و می‌کنند ، با همه انحرافات و کاستیها می‌ستیزند . شرایطی را که در آن انبوهی به بازگشت یا تسلیم کشانیده میشوند تغییر داده ، و سیر صعودی تکاملی را تأمین میکنند :

"کم ذوا این؟ اولئک الاقلون عددوا الا عظمون عند الله
قدرا اولئک خلفاء الله فی ارضه (۱)".

در پایان توجه به آیات زیر بسیار انگیزنده است .

"وگاین من نبی قاتل معه ربیون کثیر فما و هنوا لما
اصابهم فی سبیل الله و ماضفوا و ما استکانوا والله یحب -
الصابیرین ، و ما کان قولهم الا ان قالوا ربنا اغفر لنا ذنوبنا و
اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین (۲)".

۱ - نهج البلاغه صفحه ۱۱۵۸ .

۲ - آیات ۴۷ و ۴۶ آل عمران

